آیا روزی سخت تر از روز اُحُد بر شما گذشته است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: سختی های فراوانی از قومِ تو دیده ام. سخت ترینش روز عقبه بود.

از عایشه رضی الله عنها روایت است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: آیا روزی سخت تر از روز اُحُد بر شما گذشته است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَومِكِ، وكَان أَشدُّ ما لَقِيتُ مِنْهُمْ يوْم العقَبَةِ، إِذْ عرَضْتُ نَفسِي على ابْنِ عَبْدِ يَالِيلَ ابنِ عبْدِ كُلالٍ، فلَمْ يُجِبْنِي إِلى ما أَرِدْتُ، فَانْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ على وَجْهِي، فلَمْ أَسْتَفِقْ إِلاَّ وَأَنا بِقَرنِ الثَّعالِب، فَرفَعْتُ رأْسِي، وَإِذا أَنَا بِسحابَةٍ قَد أَظلَّتْنِي، فنَظَرتُ فَإِذا فِيها جِبرِيلُ - عليه السلام - فنَادانِي، فقال: إِنَّ اللَّه تعالى قَد سَمِع قَولَ قومِك لَكَ، وَما رَدُّوا عَلَيك، وَقد بعثَ إِلَيك ملَكَ الجبالِ لِتأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهم. فَنَادَانِي ملَكُ الجِبَالِ، فَسلَّمَ عَليَّ، ثُمَّ قال: يا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّه قَد سمعَ قَولَ قَومِكَ لَك، وأَنَا مَلَكُ الجِبال، وقَدْ بَعَثَني رَبِّي إِلَيْكَ لِتأْمُرَني بِأَمْرِك، فَمَا شِئْتَ، إِنْ شئْتَ أَطْبَقْتُ عَلَيهِمُ الأَخْشَبَيْن»: «سختی های فراوانی از قومِ تو دیده ام. سخت ترینش روز عقبه بود؛ آنگاه که خود را به "عبد یالیل بن کُلال" عرضه کردم و او خواسته ام را نپذیرفت. لذا غمگین شدم و به رویِ خود رفتم و تا "قرن الثعالب" به خود نیامدم. آنجا سَرَم را بالا گرفتم؛ ابری دیدم که بر من سایه افکنده بود و چون به آن نگاه کردم، جبریل - علیه السلام - را در آن دیدم. مرا ندا داد و گفت: الله متعال سخنِ قومت و پاسخی را که به تو دادند، شنید. اینک مَلَک کوه ها را نزدت فرستاده است تا هرچه می خواهی درباره ی آنها به او دستور دهی. سپس مَلَک کوه ها مرا ندا داد، به من سلام کرد و گفت: ای محمد، الله سخنِ قومت و پاسخی را که به تو دادند، شنید. اینک مرا نزدت فرستاده است تا هرچه می خواهی درباره ی آنها به من دستور دهی؛ چه می خواهی؟ اگر بخواهی دو کوه را بر سرِ ایشان فرود می آورم».

[صحیح است] [متفق علیه]

وقتی عایشه رضی الله عنها از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال می کند که آیا روز سخت تر و دشوار تری از روز احد گذرانده است؟ ایشان می فرماید: بله؛ و در ادامه داستان رفتنش به طائف را ذکر می کند. زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم قریش را در مکه دعوت داد و دعوتش را نپذیرفتند، از مکه به سوی طائف خارج شد تا کلام الله متعال را به آنها برساند و طائفیان را دعوت بدهد؛ اما بی خردی آنها از اهل مکه بیشتر بود و سفاهت شان زیادتر؛ چنانکه پذیرایی آنها از رسول الله صلی الله علیه وسلم با سنگ بود و او را سنگ باران کردند تا جایی که پشت پای مبارکش زخمی شد. در این سفر رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوتش را به عبد یالیل بن عبد کلال که از بزرگان طائف و از ثقیف بود عرضه کرد که وی دعوت ایشان را نپذیرفت و باعث شد رسول الله صلی الله علیه وسلم غمگین و پریشان طائف را ترک کند؛ وضعیت رسول الله صلی الله علیه وسلم به گونه ای بود که وقتی طائف را ترک کرد، به خود نیامد مگر در مکانی که به آن قرن الثعالب می گفتند؛ در آنجا ابری بر ایشان سایه افکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم سرش را بالا گرفت و در آن جبریل علیه السلام را دید و به او گفت: این ملک کوه ها است که به تو سلام می کند؛ پس به رسول الله صلی الله علیه وسلم سلام می کند و می گوید: پروردگارم مرا نزد تو فرستاده است؛ اگر می خواهی دو کوه را بر سر آنها آوار کنم، چنین می کنم. اما رسول الله صلی الله علیه وسلم از بردباری و دوراندیشی و درنگی که داشت، فرمود: «خیر؛ چنین چیزی نمی خواهم». چون در این صورت هلاک و نابود می شدند و اثری از آنها باقی نمی ماند. بنابراین فرمود: «لا، وإني لأَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّه مِنْ أَصْلابِهِم منْ يَعْبُدُ اللَّه وَحْدَهُ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً»: «(خیر؛) بلکه امیدوارم الله از نسلِ اینها کسانی پدید آورَد که فقط الله یکتا را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند». این بود که الله متعال از نسل مشرکانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را آزردند و بیشترین اذیت و آزار را متوجه ایشان کردند، کسانی را پدید آورد که تنها الله متعال را عبادت می کردند و چیزی را با او شریک نمی کردند.